

اثر نقل به معنا بر علاج تعارض ادله

مرتضی رادمهر^۱

سید حسین منافی^۲

چکیده

یکی از مباحث کلیدی در علوم حدیث، بحث نقل به معنا است. با توجه به این که نقل به معنا (مشروط به انتقال کامل معنای متعارف) جایز بوده و بسیاری از احادیث معصومین علیهم‌السلام عملاً نقل به معنا شده‌اند و در مواقع شک نیز، اصل عملی برای احراز الفاظ معصومان علیهم‌السلام وجود ندارد؛ ناگزیریم که به اثرات نقل به معنا بر استنباط حکم شرعی اثر بپردازیم و مهم‌ترین مدخل تأثیرات آن بر استنباط حکم شرعی، تأثیری است که بر گزاره‌های اصولی تحمیل می‌کند. پیش‌ازاین به برخی از اثرات وقوع نقل به معنا پرداخته شده ولی ناظر به مباحث علم اصول نبوده است و حتی تأثیری که بر تعارض روایت دارد نیز با نگاه اصولی بیان نشده است. ازاین‌رو، با هدف تصحیح روش و اصول استنباط، به این سؤال پرداختیم که نقل به معنا در احادیث چه اثراتی بر مباحث علم اصول با تمرکز بر مبحث علاج تعارض، می‌گذارد. برای پاسخ به این سؤال از روش تحلیلی-توصیفی با اتکا به منابع کتابخانه‌ای بهره جستیم و حاصل آن شد که بسیاری از بحث‌هایی که ذیل مبحث تعارض ادله مطرح می‌شود نیازمند بازنگری‌اند؛ بحث‌هایی مثل: تعارض اظهر و ظاهر (اعم از تعارض عام و مطلق و تعارض منطوق و مفهوم)، تعارض استصحابین و تعارض دو روایتی که راوی یکی از آن دو افقه است.

واژگان کلیدی: نقل به معنا، استصحاب، تعارض ادله، مطلق، عام، مفهوم، منطوق، افقه.

۱. سطح سه حوزه و فارغ التحصیل رشته فقه سیاسی از موسسه عالی فقه و علوم اسلامی (نویسنده مسئول)،

radmehr.politic@gmail.com

۲. سطح چهار حوزه و استاد سطوح عالی حوزه، manafi12@yahoo.com

مقدمه

از مهم‌ترین منابع شیعه در استنباط حکم شارع، احادیث معصومان علیهم‌السلام است که در کتب مختلف حدیثی و جوامع گوناگون توسط محدثان گردآوری شده است. این احادیث در امر استنباط نقش به سزایی دارند و چه بسا فهم نادرست از آن قطعاً حکم استنباط شده را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

از طرفی ادله متعددی بر جواز نقل به معنا در احادیث (مشروط به نقل کامل معنای متعارف) وارد شده و تحقیقات میدانی نیز نشان می‌دهد که در عمل هم بسیاری از احادیث نقل به معنا شده‌اند. در نتیجه اگر با خبر واحدی مواجه شویم، احتمال آن وجود دارد که این حدیث نقل به معنا شده باشد و هیچ اصل عملی نمی‌تواند ثابت کند که حدیث مذکور نقل به لفظ یا نقل به معنا شده است.

این در حالی است که بر اساس ادله جواز (که در جای خود بدان پرداخته شده)، شرط مشروعیت نقل به معنا صرفاً نقل کامل معنای متعارف کلام معصوم علیه‌السلام است و نقل ظرایف معنایی که عرف هم ملتفت آن نمی‌شود ضرورتی ندارد. در نتیجه، راوی ثقه ممکن است روایتی را نقل به معنا کند و در عین حال آن نکات ظریف را نقل نکند یا اصلاً ملتفت آن نشود. با این مقدمات درمی‌یابیم که بحث‌های دقیق لفظی نسبت به مدلول یک خبر واحد که با سندهای متعدد نیز نقل نشده، محل اشکال است و دلیلی بر حجّیت آن وجود ندارد. باین حال شاهد آن هستیم که بسیاری از مباحث عالمان بر سر مدالیل دقیق الفاظ یک روایت است و آن را به معصوم علیه‌السلام نسبت می‌دهند. علامه شعرانی سخنی درباره دقّت‌های فقهای متأخر بر الفاظ خاص روایت برای استنباط حکم شرعی دارد و آن را تخطئه می‌کند (مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۲۵۷).

این جهت‌گیری غلط بیش از هر چیز در علم اصول فقه مخاطره‌انگیز است، چرا که هریک از گزاره‌های این علم در دامنه وسیعی از استنباطات اثرگذار است و فروعات بسیاری را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بسیاری از مباحث علم اصول تحت الشعاع وقوع نقل به معنا در احادیث قرار می‌گیرد؛ از جمله مبحث استصحاب، برائت و تعارض ادله. لکن

تمرکز ما در این مجال صرفاً بر مبحث تعارض ادله خواهد بود، زیرا وقوع نقل به معنا بیشترین تأثیر را بر این مبحث می‌گذارد. در نهایت سؤال این پژوهش آن است که وقوع نقل به معنا در احادیث چه تأثیراتی بر مبحث تعارض ادله می‌گذارد.

برخی از پژوهش‌های مرتبط با موضوع مقاله:

۱. نقل الروایات باللفظ او بالمعنی، محمدجواد فاضل لنکرانی، در ضمن رسائل فی الفقه و الاصول، نشر مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، چاپ اول، قم، ۱۴۰۱ ش. ایشان در این رساله ادله جواز و عدم جواز نقل به معنا در احادیث را بررسی می‌کند. همچنین به بیان ثمرات نقل به معنا بودن حدیث می‌پردازد؛

۲. فقه الحدیث (مباحث نقل به معنا)، احمد پاکتچی، نشر دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۴ ش. دکتر پاکتچی در این کتاب به بیان تفصیلی مسئله نقل به معنا و ادله جواز و عدم جواز آن و انواع مختلف نقل به معنایی که واقع شده پرداخته است؛

۳. نقل به معنا در احادیث، ابعاد و آثار آن، محمدتقی اکبرنژاد، کاوشی نو در فقه اسلامی، بهار ۱۳۸۷، شماره ۵۵، از ۶۵ تا ۱۲۰. نگارنده به‌طور مفصل در این مقاله پیرامون نقل به معنا قلم‌فرسایی کرده و جوانب مختلف بحث را بررسی می‌کند. ایشان در مورد ثمره بحث می‌گوید در دو سده اخیر مشی فلسفی و ادبی در استفاده از روایات حاکم بوده است و حال آن‌که اگر روایات نقل به معنا شده باشند این دقت‌ها بی‌مورد است؛ مزیت این نوشتار بر نگارش‌های مذکور به این است که ناظر به اثرات وقوع نقل به معنا بر خصوص مباحث علم اصول فقه با تمرکز بر مبحث تعارض ادله است. این در حالی است که پیش‌تر به این مسئله اصلاً پرداخته نشده است. در برخی از آثار پیشین به تأثیر نقل به معنا بر تعارض احادیث اشاره شده، لکن صرفاً از جنبه تأثیر در وقوع تعارض بوده است که اصلاً مقوله اصولی شمرده نمی‌شود. در پژوهش حاضر به تأثیر نقل به معنا بر مباحث اصولی تعارض پرداخته شده است؛ یعنی تأثیر بر علاج تعارض ادله.

سؤال این پژوهش آن است که وقوع نقل به معنا در احادیث چه تأثیراتی بر مبحث اصولی تعارض ادله می‌گذارد؟ با کشف موارد تأثیر وقوع نقل به معنا در احادیث بر این

مبحث، استنباط حکم شرعی که متفرّع بر این مبحث اصولی است، تحت الشعاع قرار می‌گیرد و در نتیجه بر استنباط حکم شرعی تأثیرگذار است. چه بسا احکامی که مبتنی بر این مباحث اصولی صادر شده باشند و حال آنکه بر اساس وقوع نقل به معنا در احادیث، صدور چنین احکامی بلا حجت است.

۱. مفهوم لفظ و معنا

لفظ، همان سخن است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۱۶۱)؛ یعنی حرف یا حروفی که از دهان ادا می‌شوند و نوعاً مشتمل بر حرکات (فتحه، ضمه یا کسره) اند. مراد از حرف، هر یک از واحدهای الفبایی است (معین، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۱۳۴۸). البته لفظ را می‌توان از حیث معنادار بودن و بی‌معنایی به دو دسته تقسیم کرد: لفظ مهمل و لفظ مستعمل. لفظ مهمل آن است که معنا ندارد؛ مثل «دوب»، در مقابل لفظ مستعمل که دارای معنا است؛ مثل «چوب» (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۱۳، ص ۱۹۳۶۶). لفظ در اغلب موارد به صورت مرکب ظاهر می‌شود و ترکیب به‌معنای ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر است، خواه از جنس آن باشد یا خیر؛ مثل ضمیمه کردن نگین به رکاب انگشتر (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۴۳۲). حروف و کلمات هم از این جهت که به هم ضمیمه می‌شوند، یک مرکب را تشکیل می‌دهند.

معنا همان ظهور و بروز شیء است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۴۶). در نتیجه، معنای یک لفظ همان چیزی است عرف از آن می‌فهمد که به آن معنای حکایی می‌گویند. این مشتمل بر دو تقریب است: اول، همان فرد خارجی؛ مثلاً معنای کلمه جواد عبارت است از خود شخصی که جواد نام گرفته است، یا مثلاً معنای لفظ فردوسی همان شخص مشهور است. بر اساس این تقریب، معنای لفظ «فردوسی» با معنای لفظ «سراینده شاهنامه» یکی است. اما تقریب دیگر این است که مراد از معنا همان رابطه‌ای است که لفظ با محکی خود دارد. بر این اساس، معنای فردوسی و سراینده شاهنامه یکی نخواهد بود، چرا که رابطه‌ای که لفظ فردوسی با آن شخص خاص دارد متفاوت است با رابطه‌ای که لفظ سراینده شاهنامه با آن شخص دارد. اوکی از نوع رابطه اسم عَلم با مدلولش است ولی دومی از سنخ رابطه صفت خاص با موصوفش (الوندی و طاهری، ۱۳۹۱، ص ۲۳-۲۴).

۲۴). به نظر می‌رسد تقریب اول صحیح‌تر است، زیرا آنچه نزد عرف در هنگام به‌کار بردن الفاظ مهم است، انتقال مخاطب به فرد خارجی است، نه فهم رابطه‌ای که الفاظ کلام او با فرد خارجی دارند. از این‌رو می‌توان گفت که ظهور لفظ هم در همان است. اصطلاح نقل به معنا یعنی عین الفاظی که از زبان مبارک معصوم علیه السلام ادا شد نقل نگردد؛ بلکه کل معنا و محتوای آن با الفاظ دیگری که جزو همان زبان گفتاری است، نقل شود. به بیان روشن‌تر، نقل یک کلام به دو صورت تصور می‌شود؛ یکی نقل عین الفاظ متکلم و دیگری نقل محتوای الفاظ با بیانی دیگر. به اوّلی نقل به لفظ می‌گویند. اما نقل محتوا خود به دو صورت ممکن است رخ دهد؛ یکی نقل کل محتوایی که متکلم در صدد رساندن آن بود و دیگری نقل لبّ محتوا. هر کدام از این دو محتوا نیز یا با همان زبان گفتاری متکلم نقل می‌شود یا با لغتی دیگر. نقل به معنای اصطلاحی منحصر در آن است که کل محتوای کلام متکلم با همان لغت نقل شود. این تعریفی است که مرحوم کلانتر در حاشیه مکاسب ذیل کلام شیخ بیان می‌کند. شیخ در مکاسب پیرامون عبارتی که به‌عنوان متن روایت نقل شده است، می‌فرماید: «آنچه نقل شده مضمون روایت است نه معنای روایت و نه ترجمه‌ی آن» (انصاری، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۴۸). مرحوم کلانتر در حاشیه این مطلب برای روشن‌شدن فرق نقل به معنا با نقل به مضمون و ترجمه می‌گوید: «نقل به مضمون، نقل اصل حکمی است که الفاظ معصوم علیه السلام بیانگر آن است، اما نقل به معنا نقل تمام مطالب کلام ایشان به‌صورت خلاصه و با الفاظی دیگر از همان زبان است» (انصاری، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۴۸). محقق تبریزی نیز در شرحش بر مکاسب همین‌طور بین نقل به معنا با ترجمه و نقل به مضمون فرق می‌گذارد و در انتها می‌افزاید: صرفاً نقل به مضمون دارای قصور دلالتی نسبت به بیان امام علیه السلام است (تبریزی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۵). البته ظاهر کلام برخی علما آن است که نقل به معنا را به‌صورت اعم معنا کرده‌اند، به گونه‌ای که شامل نقل به مضمون و ترجمه نیز می‌شود (محقق حلی، ۱۴۲۳، ص ۲۲۰). ولی آنچه در این رساله مدنظر است و موضوع بحث قرار گرفته است همان معنایی است که از کلمات شیخ انصاری و شروح آن استفاده می‌شود؛ به این معنا که عین الفاظ معصوم علیه السلام نقل نگردد؛ بلکه کل محتوای آن با الفاظی دیگر که جزو همان زبان گفتاری است نقل شود.

۲. تأثیر نقل به معنا بر مبحث تعارض ادله

مبحث تعارض ادله مشتمل بر بحث‌های متعددی است که برخی از آن‌ها متأثر از جواز و وقوع نقل به معنا در احادیث‌اند. در این میان، برخی از بحث‌ها مبنایی‌اند و صرفاً طبق برخی مبانی متأثر از نقل به معنا واقع می‌شوند برخی از مرجحات نیز مورد اتفاق اصولیان است و در عین حال، تحت تأثیر نقل به معنا قرار دارند. در ادامه به بیان این بحث‌ها و چگونگی تأثیر نقل به معنا بر آن‌ها می‌پردازیم.

۲-۱. تعارض اظهر و ظاهر

مبنایی در علم اصول و ذیل مبحث تعارض مطرح است و آن تقدیم اظهر بر ظاهر در صورت تعارض اظهر و ظاهر است. برخی از علمای اصول قائل به این ترجیح‌اند؛ مثل شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۴، ص ۲۶) و محقق خراسانی (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۴۳۸-۴۳۹). این مطلب در جایی که عین الفاظ امام علیه السلام را احراز کرده باشیم جای اشکال نیست. اما اگر مستند صرفاً خبر واحدی است که از ثقه نقل شده است، احراز کردن این که الفاظ منقول همان الفاظ امام علیه السلام است مشکل است و احتمال عقلایی نقل به معنا وجود دارد. حتی اگر این نقل به معنا صحیح هم رخ داده باشد ثابت نمی‌شود که میزان ظهور روایتی که به ما رسیده است دقیقاً مثل میزان ظهور کلام خود معصوم علیه السلام است، زیرا چیزی که در نقل به معنای صحیح لازم است صرفاً انتقال کامل معنای متعارف است و میزان ظهور جزو دخیل در معنای متعارف نیست و از این رو حتی اگر درجه ظهور کلام تغییر کند، باز هم آن کلام را به متکلم نسبت می‌دهند. در نتیجه این احتمال دور از انتظار نیست که راوی حتی نص را به صورت ظاهر یا بالعکس نقل کرده باشد. در نتیجه باید گفت که این نظریه اصولی (تقدیم اظهر بر ظاهر) در مورد تعارض اخبار آحاد صحیح نیست و صرفاً در مورد قرآن کریم یا روایاتی که یقین به صدور الفاظش از معصوم علیه السلام داشته باشیم، قابل دفاع است.

از باب نمونه، اگر در روایتی چنین نقل شده باشد: «اکرم الصبی» و در روایتی دیگر چنین آمده باشد: «لایجب اکرام الصبی»، روایت اول ظهور در وجوب دارد و روایت دوم نص در عدم وجوب است. در این تعارض، برخی قائل به تقدیم اظهر بر ظاهر شدند و حال آنکه

ممکن است امام علیه السلام فرموده باشد «اکرم الصبی» بلکه فرموده باشد «یجب اکرام الصبی» ولی راوی در مقام نقل به معنا «یجب اکرام» را خلاصه و تبدیل به «اکرم» کرده باشد. ذیل بحث تقدیم اظهر بر ظاهر دو بحث دیگر مطرح می‌شود که به همان ملاک است. یکی بحث تقدیم منطوق بر مفهوم و دیگری تقدیم عام بر مطلق. در ادامه به تأثیر نقل به معنا در این دو بحث به طور ویژه می‌پردازیم.

۱-۲-۱. تعارض منطوق و مفهوم

اگر منطوق دلیلی لفظی با مفهوم دلیلی لفظی دیگری تعارض کند، درباره حکم آن اختلاف است. برخی از اصولیان تقدیم منطوق بر مفهوم را نپذیرفتند (صدر، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۳۹۰) ولی شیخ بهایی پذیرفته است (شیخ بهایی، ۱۴۲۳، ص ۱۷۱) و شیخ انصاری نیز در خصوص مفهوم مخالف فرموده است: «له وجه» (شیخ انصاری، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۵۶۵). لکن به نظر می‌رسد این ترجیح در جایی که یکی از دو دلیل لفظی خبر واحد باشد، جاری نیست. توضیح مطلب این است که اگر دلیل لفظی از نوع آیه قرآن یا روایاتی باشد که دارای طرق متعدد است، اطمینان به این پیدا می‌کنیم که الفاظشان عین الفاظ صادر شده از زبان معصوم علیه السلام است. اما اگر دلیل لفظی صرفاً خبر واحدی باشد، احتمال عقلانی نقل به معنا بودن آن وجود دارد و در نقل به معنا حتی اگر صحیح انجام شود صرفاً انتقال کامل معنای متعارف ثابت می‌شود. این در حالی است که عرف فرقی بین مفهوم و منطوق کلام متکلم نمی‌بیند و هر دو را به متکلم نسبت می‌دهد. در نتیجه ممکن است چیزی مفهوم کلام امام علیه السلام بوده؛ ولی راوی در مقام نقل به معنا، همان مفهوم را به شکل منطوق نقل کرده باشد. پس نمی‌توان ترجیح منطوق بر مفهوم را در مورد جایی که یکی از دو دلیل خبر واحد است، نیز جاری دانست. به عبارت دیگر ممکن است چیزی را که ما به عنوان منطوق روایت می‌پنداریم در واقع مفهوم کلام معصوم علیه السلام بوده و راوی در مقام نقل به معنا تصمیم گرفته است که مفهوم را به زبان آورد. در نتیجه چه بسا منطوقی که در واقع مفهوم کلام معصوم است و چه بسا مفهومی که در واقع منطوق کلام ایشان است.

از باب نمونه، اگر در یک روایت چنین آمده باشد: «اگر هلال را رؤیت کردی دعا واجب است» و در روایت دیگر چنین آمده باشد: «اگر هلال را رؤیت کردی دعا واجب نیست». این دو به حسب ظاهر از قبیل تعارض منطوقین هستند؛ ولی ممکن است عبارت اول در واقع مفهوم کلام متکلم بوده باشد که راوی آن را به شکل نص نقل کرده است. در این صورت (طبق برخی مبانی) منطوق بر مفهوم مقدم می‌شد و تعارض مستقری شکل نمی‌گرفت.

۲-۱-۲. تعارض عام و خاص

همچنین بر اساس قول به تقدیم اظهر بر ظاهر، برخی از علما مثل شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۴، ص ۹۷-۹۸) در تعارض بین عام و مطلق قائل به تقدم عام شده‌اند و در مقابل، عده‌ای مثل محقق خراسانی تقدیم آن را منکر شده‌اند، زیرا اصلاً عام را اظهر نمی‌دانند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۴۵۰). لکن حتی طبق مبنای تقدیم عام بر مطلق، نمی‌توان روایت عام را بر روایت مطلق مقدم کرد، زیرا احتمال عقلانی نقل به معنا شدنشان وجود دارد.

توضیح مطلب این است که در نقل به معنای صحیح صرفاً لازم است معنای متعارف از کلام متکلم نقل گردد و نزد عرف فرقی بین عام (غیر عام مجموعی) و مطلق نیست و هر دو را به جای هم به کار می‌برند. در نتیجه اگر در روایتی از لفظ عام استفاده شد این نمی‌تواند ملاک ترجیح بر دلیل دیگری باشد که لفظ مطلق در آن آمده است، چرا که ممکن است متکلم عام گفته؛ ولی راوی در مقام نقل به معنا آن را تبدیل به مطلق کرده باشد. با این اوصاف، این قاعده اصولی (تقدیم عام بر مطلق) در مورد تعارض روایات محل مناقشه قرار می‌گیرد.

از باب مثال، اگر در روایتی چنین آمده باشد: «اکرم کل عالم» (عام) و در روایت دیگر چنین آمده باشد: «لا تکرّم العالم» (مطلق)، روایت اول به صورت عام نقل شده است و دومی به صورت مطلق، لکن ممکن است در واقع کلام معصوم علیه السلام به این صورت نبوده؛ بلکه مثلاً فرموده باشد: «اکرم العالم» و «لا تکرّم ایّ عالم».

۲-۲. تعارض استصحابین

یکی دیگر از مواضع تأثیر نقل به معنا بر مباحث تعارض، در مواردی است که دو حکم شرعی برای دو موضوع بیان شده است که هر دو موضوع وجودی‌اند. حال اگر در موردی شک

کردیم که کدام یک از این دو محقق است (در فرضی که علم اجمالی به تحقق یکی وجود دارد)، علمای اصول استصحاب عدم را در هر دو موضوع جاری می‌دانند و در نتیجه موضوع هیچ کدام ثابت نمی‌شود. اما اگر موضوع یکی وجودی و موضوع دیگری عدم همان وجود باشد، با استصحاب عدم، موضوع یکی ثابت می‌شود دون دیگری و در نتیجه تعارضی رخ نمی‌دهد. شیخ انصاری نیز به این مطلب پرداخته است (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۱۲۸-۱۲۹). سزاوار است برای روشن‌تر شدن مطلب، مثال‌هایی را ذکر کنیم.

مثال اول: مرد بودن موضوع احکامی است همچنان که زن بودن نیز موضوع احکامی دیگر است. حال اگر شخصی خنثی باشد (که علم اجمالی بر مرد یا زن بودن او است)، استصحاب عدم نسبت به مردانگی و زنانگی او جاری می‌شود که به دلیل مخالفت با علم اجمالی با هم تعارض و تساقط می‌کنند. حال اگر موضوع حکمی زن نباشد؛ بلکه غیر مرد باشد، می‌توان در مورد خنثی از طریق استصحاب ثابت کرد که او مرد نیست و در نتیجه احکام غیر مرد برای او بار می‌شود. استصحاب معارضی هم در کار نیست، زیرا استصحاب زن نبودن ثابت نمی‌کند که او مرد است، چرا که اصل مثبت خواهد بود.

مثال دوم: احکامی که موضوعشان خبیث و طیب است مثل «الطیب حلال الاکل» و «الخبیث حرام الاکل». در این مورد نیز دو امر وجودی موضوع دو حکم قرار گرفته‌اند و علم اجمالی نیز وجود دارد که شیء یا خبیث است یا طیب. حال اگر در مورد چیزی شک کنیم که آیا خبیث است یا طیب استصحاب عدم در هر دو جاری می‌شود و با هم تعارض می‌کنند. اما اگر مثلاً موضوع یکی طیب و موضوع دیگری غیر طیب باشد، در موضع شک صرفاً استصحاب عدم طیب بودن جاری می‌شود و احکام غیر طیب بار می‌گردد و معارضی هم در کار نیست، زیرا استصحاب عدم خبیث بودن نمی‌تواند طیب بودن آن چیز را ثابت کند، چرا که اصل مثبت خواهد بود.

مثال سوم: زن قرشی تا شصت سال خونی که می‌بیند حیض است و زن غیر قرشی تا پنجاه سال. حال اگر شک کنیم که فلان زن قرشی است یا غیر قرشی، باید دید که موضوع حکم دقیقاً چه بوده است. اگر موضوع حکم به شصت سال اتصاف زن به قرشیت باشد و

موضوع حکم به پنجاه سال اتصاف زن به غیر قرشیت، هر دو موضوع امر وجودی‌اند. در نتیجه وقتی استصحاب عدم ازلی در هر دو جاری شود با هم تعارض می‌کنند، زیرا علم اجمالی وجود دارد به این‌که یا اتصاف این زن به قرشیت محقق است یا اتصافش به عدم قرشیت. اما اگر موضوع حکم به شصت سال اتصاف زن به قرشیت باشد (وجودی) و موضوع حکم به پنجاه سال عدم اتصاف زن به قرشیت باشد (عدمی)، با استصحاب عدم ازلی اتصاف به قرشیت، موضوع یک حکم ثابت و موضوع دیگری مرتفع می‌شود. پس تمام صحبت بر سر این است که آیا موضوع حکم به پنجاه سال سالبه است یا موجهه معدوله.

با بیانات فوق دانستیم که وجودی و عدمی بودن موضوع برای جریان استصحاب و تعارضش با استصحابی دیگر تأثیرگذار است. در نتیجه جواز و وقوع نقل به معنا بر این بحث هم اثرگذار است. نزد عرف فرقی بین زن و غیر مرد نیست کما این‌که نزد ایشان فرقی بین خبیث و غیر طیب نیست. در نتیجه نمی‌توان بر اساس یک روایت، وجودی یا عدمی بودن موضوع را تعیین و استصحاب را در آن جاری نمود.

۲-۳. تعارض روایت منقول به لفظ و روایت منقول به معنا

موضوعی دیگر از مواضع تأثیر نقل به معنا بر مبحث تعارض، در جایی است که یک طرف تعارض، روایتی منقول به لفظ باشد و طرف دیگر روایتی منقول به معنا. یکی از مبانی طرح شده در علم اصول، تقدیم آن روایت منقول به لفظ بر روایت منقول به معنا است (شیخ بهایی، ۱۴۲۳، ص ۱۷۲). در نتیجه نقل به معنا در بحث مرجحات باب تعارض نیز تأثیرگذار است. شیخ طوسی در تعارض دو روایتی که یکی نقل به لفظ و دیگری نقل به معنا شده است قائل به ترجیح روایت منقول به لفظ است البته در صورتی که احتمال اشتباه راوی در نقل به معنا داده شود (طوسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۵۲). محقق حلی نیز این نظر شیخ طوسی را تصدیق کرده است (محقق حلی، ۱۴۲۳، ص ۲۲۴). در میان متأخرین نیز محقق موسوی قزوینی در مقام بیان مرجحات باب تعارض از مرجحاتی که مربوط به صفات راوی است تعدی کرده و به مرجحات مربوط به خود روایت پرداخته است. ایشان به عنوان نمونه به مسئله نقل به معنا اشاره کرده و روایت منقول به لفظ را بر روایت منقول به معنا ترجیح داده است (موسوی

قزوینی، ۱۴۲۷، ج ۷، ص ۶۴۹. تفاوت نظر ایشان با نظر شیخ طوسی در آن است که شیخ طوسی وجود احتمال خطا در نقل به معنای روایت را قطعی ندانست ولی محقق موسوی قزوینی وجود این احتمال را مسلم می‌داند. محقق محمدجواد فاضل نیز ترجیح بر این اساس را امری محتمل شمرده است (فاضل لنکرانی، ۱۴۰۱، ج ۳، ص ۵۲۸-۵۲۹).

لازم به ذکر است که نقل به معنا در این بحث، خودش موضوع ترجیح است نه طریق به کشف موضوع، درحالی که در بحث‌های قبل، نقل به معنا به عنوان طریق کشف عنوان عام یا منطوق یا امثال آن لحاظ شد. در هر صورت، نقل به معنا بودن یا نقل به لفظ بودن، منشأ آثار اصولی واقع شده است درحالی که احراز هر کدام درباره روایات با چالش جدی روبرو است.

۴-۲. تعارض دو روایتی که راوی یکی افقه است

محقق موسوی قزوینی دلیل ترجیح به برخی صفات راوی را نیز مربوط به وقوع نقل به معنا در احادیث می‌داند. ترجیح به افقهیت در نظر ایشان به این دلیل است که راوی فقیه‌تر بهتر از راوی دیگر معنای کلام معصوم علیه السلام را درک کرده است، در نتیجه هنگام نقل به معنای کلام معصوم علیه السلام کمتر دچار خطا می‌شود. مثلاً اگر امام علیه السلام فرموده باشد: «اگر تا نیمه شب صرفاً به مقدار نماز عشاء زمان باقی است آن وقت مخصوص نماز عشاء است»، راوی فقیه این گونه می‌فهمد که نماز عشاء گاهی چهار رکعتی و گاهی دو رکعتی است؛ مثل نماز مسافر و خائف. پس گاهی وقت مخصوص نماز عشاء به اندازه چهار رکعت است و گاهی به اندازه دو رکعت. در نتیجه هنگام نقل به معنا کردن روایت به هیچ وجه نمی‌گوید اگر تا نیمه شب صرفاً به مقدار چهار رکعت زمان باقی است آن وقت مخصوص نماز عشاء است. این در حالی است که راوی غیر فقیه به دلیل عدم تفطن به شقوق نماز عشاء ممکن است در مقام نقل به معنا به جای نماز عشاء بگوید چهار رکعت (موسوی قزوینی، ۱۴۲۷، ج ۷، ص ۶۲۴-۶۲۵).

تأثیر جواز و وقوع نقل به معنا در احادیث نسبت به بحث فوق، از نوع فلسفه ترجیح است؛ به این بیان که دلیل حکم امام علیه السلام به ترجیح روایتی که راوی آن افقه است، جواز و وقوع نقل به معنا در احادیث است؛ چرا که اگر نقل به معنا جایز نبود یا عملاً واقع نشده بود، وجه دیگری وجود نداشت که فهم و فقاہت در ترجیح یک روایت دخالت داده شود.

در هر حال، این بحث اصولی نیز به نوعی تحت تأثیر جواز و وقوع نقل به معنا قرار گرفته است و لازم است کسانی که هم نظر با محقق موسوی قزوینی اند، در ترجیح به افق‌هیت این قید را اضافه کنند که این مرجح ویژه تعارض روایاتی است که صدور عین الفاظ از معصوم علیه السلام احراز نشده باشد و به عبارتی احتمال نقل به معنا در هر دو طرف تعارض داده شود، در غیر این صورت، ترجیح به افق‌هیت در این تعارض بی دلیل خواهد بود.

نتیجه‌گیری

به عنوان اصل موضوعی پذیرفته‌ایم که نقل به معنا در احادیث مشروط به نقل کامل معنای متعارف جائز بوده و رخ داده و نادر بودن آن نیز اثبات نشده است. از طرفی احراز صدور لفظ خبر واحد از معصوم علیه السلام در بسیاری از موارد قابل اثبات نیست، زیرا هیچ اصلی وجود ندارد که ثابت کند روایتی که شک در نقل به معنا شدن آن وجود دارد، نقل به معنا نشده و عین الفاظ معصوم علیه السلام است.

تأثیر جواز و وقوع نقل به معنا در احادیث بسیار گسترده است، لکن تأثیری که بر گزاره‌های علم اصول فقه می‌گذارد مدخلی است برای تأثیر گسترده بر احکام گوناگونی که از مجرای آن گزاره‌های اصولی به اثبات رسیده‌اند. از جمله این مباحث اصولی که تحت تأثیر نقل به معنا قرار می‌گیرند، مبحث تعارض ادله است. حاصل تحقیق آن است که بسیاری از گزاره‌های اصولی که بالاجماع یا بنا به برخی مبانی در مقام علاج تعارض ادله بیان می‌شوند، اختصاص به جایی دارد که نقل به لفظ صورت گرفته باشد، در حالی که احراز این امر با توجه به جواز نقل به معنا و وقوع فی الجمله آن در روایات، دشوار به نظر می‌رسد. اصل عملی نیز یاری اثبات نقل به لفظ بودن روایات مشکوک را ندارد. از این رو باید در این گزاره‌های اصولی بازنگری و بین ادله منقول به لفظ و منقول به معنا تفصیل داده شود.

بحث‌هایی از قبیل تعارض منطوق و مفهوم، تعارض عام و خاص، تعارض استصحابین، تعارض روایت منقول به لفظ و منقول به معنا و تعارض دو روایتی که راوی یکی از آنها آفقه است، بحث‌های ذیل تعارض ادله‌اند که متأثر از جواز و وقوع نقل به معنا در احادیث‌اند.

منابع

* قرآن کریم

۱. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغة. چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان العرب. چاپ سوم، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.
۳. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۰ق). کتاب المکاسب (المحشی). به شرح سید محمد کلانتر، چاپ سوم، قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب.
۴. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۲۸ق). فرائد الاصول. چاپ نهم، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۵. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۳۸۳ش). مطارح الانظار. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۶. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۰۹ق). کفایة الاصول. چاپ اول، قم: موسسه آل البيت علیه السلام.
۷. تبریزی، میرزا فتاح شهیدی (۱۳۷۵ق). هداية الطالب الى اسرار المکاسب. چاپ اول، تبریز: نشر اطلاعات.
۸. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳ش). لغت نامه دهخدا. چاپ اول از دوره جدید، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۹. شیخ بهایی، محمد بن حسین (۱۴۲۳ق). زیدة الاصول. چاپ اول، قم: نشر مرصاد.
۱۰. صدر، محمد باقر (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم الاصول. تقریرات محمود هاشمی شاهرودی، چاپ سوم، قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیه السلام.
۱۱. طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۱۷ق). العدة فی اصول الفقه. چاپ اول، قم: نشر محمد تقی علاقبندیان.
۱۲. فاضل لنکرانی، محمد جواد (۱۴۰۱ش). رسائل فی الفقه و الاصول. چاپ اول، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیه السلام.
۱۳. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق). کتاب العین. چاپ دوم، قم: نشر هجرت.

۱۴. مازندرانی، محمد صالح بن احمد (۱۳۸۲ق). شرح الکافی، تحقیق ابوالحسن شعرانی، چاپ اول، تهران: مکتبه الاسلامیه.
۱۵. محقق حلّی، جعفر بن حسن (۱۴۲۳ق). معارج الاصول، چاپ اول، لندن: مؤسسه امام علی علیه السلام.
۱۶. معین، محمد (۱۳۶۰ش). فرهنگ فارسی، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
۱۷. موسوی قزوینی، سید علی (۱۴۲۷ق). تعلیقه علی معالم الاصول، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۸. الوندی، مهشید؛ طاهری، جواد (۱۳۹۱ش). رویکردی به مبحث معنای معنا، مجله مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی، شماره ۲۷، ص ۲۱-۲۸.

